

ناسازدهای سیاستگذاری فرهنگی در ایران، پیشنهاد یک مدل مطالعاتی

■ فاطمه جواهری^۱، سید یاسر جلالی^۲

چکیده

انواع مختلفی از ناسازگاری‌ها در سیاستگذاری فرهنگی ایران وجود دارد. هدف این نوشتار تحلیل نقش ناسازدهای شناختی در ایجاد ناهماهنگی میان محتوای سیاست‌های فرهنگی با ارزش‌ها و هنجارهای ذی‌نفعان سیاست‌ها است. هدف این مقاله ارائه یک مدل پیشنهادی برای مطالعه و تحلیل این قبیل ناسازدها است. با بهره‌گیری از روش تحلیل نظری و با تکیه بر رویکردهای شناختی در سیاستگذاری عمومی شامل «پارادایم سیاستگذاری»، «مرجعیت» و «چارچوب ائتلاف حامی» تلاش شده است تا یک چارچوب پیشنهادی برای مطالعه ناسازدهای سیاستگذاری فرهنگی ارائه شود. به همین دلیل و به‌طور خاص زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری ناسازدها در نظام قشربندی جامعه ردیابی شده است، زیرا نظام قشربندی بازنمای تنوعات فرهنگی و ذخائر شناختی متنوع است. تفاوت منابع شناختی و مرجعیت‌های فکری سیاستگذاران و ذی‌نفعان سیاست‌ها که حاصل تعلق به قشرهای متفاوت است، موجب جهت‌گیری‌های فرهنگی ناسازگار می‌شود. همچنین نقش گروه‌های اقتصادی و سیاسی ذی‌نفوذ، لابیگرها و گروه‌های مرجع نیز بارز است. این واسطه‌ها برخی از مرجعیت‌ها را برای سیاستگذاران برجسته کرده و با تأثیر بر سازمان و ائتلاف سیاستگذاران، تلاش می‌کنند سیاست‌ها را به سمت منافع خود، هدایت کنند.

واژگان کلیدی

سیاستگذاری فرهنگی، ناسازه، ایران، قشربندی اجتماعی، رویکردهای شناختی.

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۸/۰۸ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۲۹

۱. دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران و کرج

javaheri@khu.ac.ir javaherm@yahoo.com

std_yaserjalali@khu.ac.ir

۲. دانشجوی دکترای سیاستگذاری فرهنگی دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول)

مقدمه

سیاست‌گذاری فرهنگی، مجموعه اقدامات و تصمیم‌گیری‌هایی است که از سوی دولت یا دستگاه حاکمیتی هر جامعه برای مواجهه، کنترل یا ساماندهی حوزه فرهنگ به کارگرفته می‌شود (مک‌گویگان، ۱۳۸۸؛ ژیرار، ۱۳۷۲). گستردگی سیاست‌های فرهنگی^۱ ابعاد مختلفی از زندگی ما را از تشکیل خانواده تا روش تأمین اوقات فراغت، مصرف رسانه‌ای، تغذیه و نوع پوشش متأثر می‌سازد؛ اما بسیاری از افراد آگاهانه یا ناخواسته این سیاست‌ها را اجرا نمی‌کنند یا به آنها باور ندارند. این وضعیت به یک نوع آشفتگی فرهنگی منجر می‌شود.

برای نمونه، براساس یک قرائت فرهنگی حضور زنان در ورزشگاه‌ها ناموجه است اما براساس قرائت دیگر، رفتن زنان به ورزشگاه امری بهنجار و عادی است.^۲ درحالی‌که سیاستگذار فرهنگی می‌کوشد تا سبک زندگی اسلامی-ایرانی را ترویج کند اما اکثر مردم و به‌ویژه جوانان بیشتر سبک زندگی غربی را دنبال می‌کنند. درحالی‌که سیاستگذار فرهنگی رعایت نوع خاصی از پوشش را برای زنان ضروری می‌داند اما عده‌ای از زنان از پذیرش آن خودداری می‌کنند.^۳ پژوهشگران مختلف (مقتدایی و ازغندی، ۱۳۹۵؛ شریف‌زاده و دیگران، ۱۳۹۲؛ شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱؛ وحید، ۱۳۸۰) هر یک به مواردی از این ناسازگاری‌ها اشاره کرده‌اند.

البته ناسازگاری‌های سیاست‌گذاری فرهنگی دارای انواع متنوعی است. به این معنا که گاه بین انواع سیاست‌های فرهنگی، بین سیاست‌های فرهنگی و واقعیت‌های جامعه، بین سیاست‌های فرهنگی مصوب و اجرای آنها در عمل و درنهایت بین اسناد بالادستی و سیاست‌های فرهنگی متناظر با آنها ناسازگاری‌هایی وجود دارد. در اینجا بر نوع خاصی از ناسازگاری که حاصل ناهماهنگی سیاست‌های فرهنگی با ارزش‌ها و هنجارهای مخاطبان یا ذی‌نفعان آن است، تأکید می‌شود.

اصطلاح ناسازه یا ناسازگاری، عبارت از موقعیت‌ها و شرایطی است که شامل میزانی از ناهمسازی بین دو یا چند پدیده یا رفتار است. نازل‌ترین سطح ناسازه وجود ناهماهنگی بین دو عنصر است و شدیدترین شکل آن ازهم‌گسیختگی، ناکارآمدی و بحران است.

۱. در این مقاله سیاست فرهنگی عبارت است از مجموعه اسناد مصوب مراجع رسمی است؛ بنابراین، هر نوع اقدام یا اظهار نظر به معنای سیاست نیست.

۲. ظاهراً دولت اعلام می‌کند که با ورود زنان به ورزشگاه‌ها موافق است (ابتکار، ۹۸/۶/۲۶)؛ اما برخی نهادهای دیگر مخالف هستند که مشخصات آنها اعلام نمی‌شود.

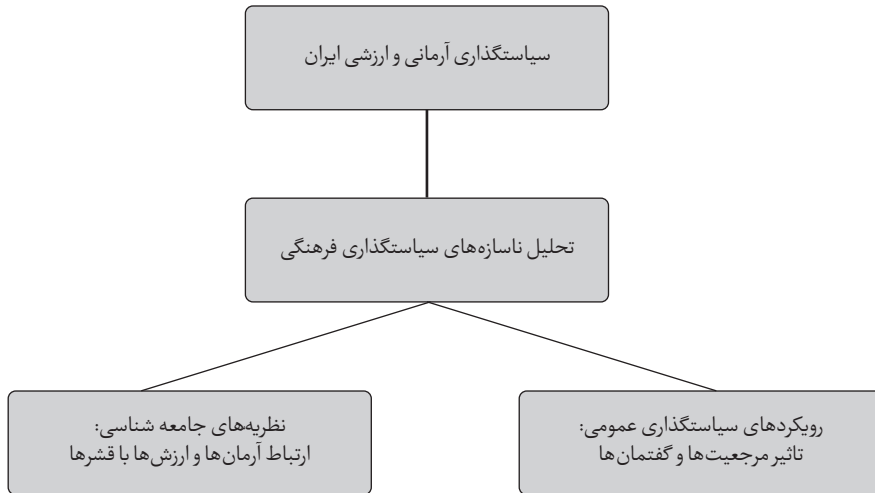
۳. نگاه کنید به نظرسنجی‌ها درباره حجاب، برای نمونه: وضعیت سنجی پوشش و آرایش ایرانیان، ۱۳۹۲.

البته وجود میزانی از ناسازگاری در اجزاء و عناصر یک نظام اجتماعی و سیاست‌های آن اجتناب‌ناپذیر است و گاه حتی به نوآوری و پیشرفت هم منجر می‌شود. در حوزه سیاستگذاری فرهنگی نیز در اکثر جوامع بین سیاست‌های رسمی و نظرات و آراء گروه‌های اجتماعی، میزانی از تفاوت وجود دارد؛ اما شدت و استمرار این تفاوت‌ها و مواجهه مکرر با آنها به تدریج موجب بروز نارسایی‌هایی می‌شود. ناسازگاری میان فرهنگ رسمی و غیررسمی اولاً سیاستگذاری فرهنگی دولت را کم اثر می‌کند زیرا مخاطب به آن پایبندی ندارد، ثانیاً واگرایی اجتماعی و سیاسی را دامن می‌زند، زیرا برخی مخاطبان به واسطه آن سیاست خود را به لحاظ فرهنگی غیرخودی احساس می‌کنند. این وضعیت زمینه‌ساز بروز واگرایی و تقابل خواهد شد؛ بنابراین، نگارندگان این متن معنایی «آسیب‌شناسانه» از ناسازگاری را مدنظر دارند.

سؤال اصلی آن است که شکاف بین محتوای سیاست‌های فرهنگی با نگرش‌های موجود در جامعه از کجا ناشی می‌شود؟ چه چیز باعث می‌شود مرجعیت‌های رسمی که الهام‌بخش تعیین محتوای سیاست‌های فرهنگی است با مرجعیت‌های بخش عمده جامعه در اختلاف باشد؟ چگونه می‌توان این ناسازگاری‌ها را تحلیل کرد و برای مطالعه آن باید بر کدام عامل تأکید داشت؟ آیا ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی زمینه‌ساز بروز این نوع ناسازه‌ها است یا ساختار اقتصادی-سیاسی جامعه نقش دارد یا اینکه شیوه طراحی و فرایندهای سیاستگذاری فرهنگی مؤثر هستند؟

نگارندگان این متن درصدد هستند با ارائه یک مدل تحلیلی به بخش کوچکی از پرسش‌های یادشده پاسخ دهند. این متن براساس روش تحلیل نظری تدوین شده است. به این ترتیب ابتدا ادبیات نظری، تحلیل‌ها و یافته‌های پیشین بررسی شده و با در نظر گرفتن همکنشی عوامل زمینه‌ساز شکاف و مفهوم‌پردازی از آنها، یک مدل پیشنهادی ارائه شده است.

بدین منظور چندین منبع (شکل ۱) مطرح شده است. ابتدا از تحلیل‌های سیاستی و مطالعات صورت گرفته در خصوص وضعیت سیاستگذاری فرهنگی در ایران استفاده شده است؛ یعنی به میدان و زمینه تحقیق توجه شده تا مدل پیشنهادی با وضع موجود سیاستگذاری فرهنگی در ایران مرتبط باشد. سپس نظریه‌ها و رویکردهای موجود در حوزه سیاستگذاری فرهنگی (و سیاستگذاری عمومی) مرور شده‌اند. از سوی دیگر مفاهیم و رویکردهای جامعه‌شناختی نیز به خدمت گرفته شده تا بلکه ارائه مدل بر اساس یک رویکرد مشخص به انجام برسد.



شکل ۱. زمینه‌های شکل‌گیری مدل تحلیلی

پیشینه پژوهش

کندوکاو در آثار پژوهشی موجود حاکی از آن است که درباره موضوع ناسازگاری سیاست‌های فرهنگی منبع ویژه‌ای تولید نشده است؛ اما برخی منابع که با نگاهی نقادانه و آسیب شناسانه، سیاستگذاری فرهنگی را تحلیل نموده‌اند به‌طور ضمنی به مواردی از ناسازه‌ها نیز اشاره کرده‌اند. برای مثال:

کاهان و برامن^۱ (۲۰۰۶) در پژوهش خود ارتباط شناخت فرهنگی و سیاستگذاری را بررسی کرده‌اند و کوشیده‌اند ریشه‌های معرفتی برخی تضادهای سیاسی را بیابند. براساس پژوهش آنان جهان بینی‌های فرهنگی متنوع، عقاید مختلفی را تولید می‌کند و سیاست‌های برآمده از آنها تعدیل‌کننده یا تشدیدکننده تنش‌های اجتماعی خواهند شد.

مولیگان و دیگران^۲ (۲۰۱۳) تغییر افکار عمومی درباره موضوعات سیاستگذاری فرهنگی^۳ را در طول ۴۰ سال اخیر در آمریکا بررسی کرده‌اند و نشان دادند که گرایش مردم در مورد سیاستگذاری فرهنگی در طول سالها پیوسته به سمت ارزش‌های لیبرال حرکت کرده است.

1. Kahan & Braman
2. Mulligan, Grant & Bennett
3. Cultural Policy Mood

جوادی یگانه (۱۳۸۲) تناقض‌های ایدئولوژیک برنامه دوم و سوم توسعه ایران را بررسی کرده است. وی با تحلیل متون این دو برنامه نشان می‌دهد که برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه در اهداف کلی و سیاست‌ها (ابزارها) تناقض دارند. بدین معنی که اهداف برنامه‌ها مبتنی بر گرایش سوسیالیستی است اما ابزارها اغلب مبتنی بر گرایش لیبرالیستی هستند. غلامپورآهنگر (۱۳۸۲) در مطالعه تأثیر ساختار سیاستگذاری فرهنگی بر افزایش بحران هویت جوانان نشان داده که ساختار سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی با چندگانگی ذهنی روبرو است. سیاستگذاران ملزم به اتخاذ سیاست‌هایی در زمینه اسلامی‌سازی هستند و در همان زمان با توجه به شرایط اجتماعی ناچارند به سیاست‌هایی که تأمین‌کننده نیازهای ملی و مدرن ایرانیان است هم توجه داشته باشند.

آشنا (۱۳۸۴) به مطالعه جهت‌گیری‌های اساسی در سیاستگذاری فرهنگی دوران رضاشاه پرداخته است. او به نقش آموزش و نیز تأثیر دستگاه بوروکراسی دولت در ترویج گفتمان فرهنگی خاص (ملی‌گرایی) در جامعه تأکید دارد. وی اسناد مختلفی را در این دوره مرور کرده و نشان داده که چگونه دولت با استفاده از دستگاه بوروکراسی، گفتمان فرهنگی مدنظر خود را ترویج می‌کند.

نواختی مقدم و انوریان اصل (۱۳۸۸) مبانی ایدئولوژیک سیاستگذاری فرهنگی در رژیم پهلوی را بررسی کرده‌اند. آنها کوشیده‌اند تأثیر مبانی ایدئولوژیک را بر سیاست‌های فرهنگی مشخص سازند. آنان خاستگاه فکری سیاست‌های فرهنگی آن دوران را به اندیشه‌ها و آرمان‌های روشنفکران مشروطه نسبت داده‌اند و معتقدند برداشت سطحی روشنفکران در مورد مدرنیته به پشتوانه فکری سیاست‌های فرهنگی تبدیل شده است.

ذکایی و شفیعی (۱۳۸۹) اصول سیاستگذاری فرهنگی در حیطه سبک زندگی دختران را بررسی کرده‌اند. از نظر آنها این اصول در امتداد ایدئولوژی نظام سیاسی و برخاسته از ارزش‌های دینی سیاستگذاران با نگاه خاص به جایگاه زن در فضای انقلابی جامعه ایران است و به‌رغم تغییرات اجتماعی که در طول زمان رخ داده، این عرصه هنوز دستخوش دگرگونی نشده است.

شریفی و فاضلی (۱۳۹۱) آسیب‌های سیاستگذاری فرهنگی در ایران را تحلیل کردند و مواردی نظیر تعدد، ناهماهنگی و ناسازگاری میان مراکز سیاستگذار فرهنگی، عدم تدوین شاخص‌های قابل رصد، برخورد شعاری با سیاست‌های فرهنگی، عدم تعیین مسئولیت مراکز فرهنگی، ضعف پویایی سیاست‌ها و عدم تناسب آنها با تغییرات محیطی را از مهم‌ترین آسیب‌های سیاستگذاری فرهنگی دانسته‌اند.

شریف‌زاده و همکاران (۱۳۹۲) موانع اجرای سیاست‌های فرهنگی مندرج در برنامه‌های

اول تا چهارم توسعه را بررسی کرده‌اند و به متغیرهایی مانند فقدان دیدگاه مشخص درباره فرهنگ، عدم تطابق سیاست‌های فرهنگی با اصول علمی تدوین سیاست‌ها و نیز عدم اجماع سیاستگذاران درباره وضع موجود فرهنگ اشاره کرده‌اند.

ابطحی (۱۳۹۳) برخی شکاف‌های اجتماعی از جمله شکاف نسلی و نیز شکاف‌های فرهنگی و اجتماعی ناشی از تحولات جدید را تحلیل کرده است و توجه سیاستگذاران به آنها را ضروری دانسته است.

سفایی (۱۳۹۳) در پژوهش خود عنوان کرده که نظام جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر ارزش‌ها و اصول اسلامی است، ساختار و کارکرد این نظام نیز در پی تحقق بخشیدن به آن ارزش‌ها و آموزه‌ها است.

همایون و ابرقویی (۱۳۹۳) با تمرکز بر سند اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دوگانه‌های سیاستگذاری فرهنگی ایران و میزان تطبیق بخش فرهنگی برنامه‌های چهارم و پنجم توسعه با دوگانه‌های یادشده را بررسی کردند. در نتیجه مشخص شد که سیاستگذاران با قبول مشروعیت سیاست‌های پیشین به برنامه‌ریزی فرهنگی بر اساس سند اصول سیاست فرهنگی پرداخته‌اند.

مقتدایی و ازغندی (۱۳۹۵) در پژوهش خود متوجه شدند که مشکلات حوزه سیاستگذاری فرهنگی در ایران بیشتر به بخش مطالعات نظری، شکل‌گیری سیاست‌ها و همچنین اجرا و ارزیابی سیاست‌ها مربوط است.

جواهری (۱۳۹۸) بر اساس مطالعه اسناد فرهنگی بالادستی، اطلاعات پیمایش‌های ملی، نظرخواهی از مدیران فرهنگی دانشگاه‌های کشور و گفتگو با صاحب‌نظران و مطلعین این حوزه نشان داد که وضعیت موجود نگرش‌ها و رفتار دانشجویان با انتظارات جاری در سیاست‌های فرهنگی همساز نیست.

مرور آثار یادشده به وجود انواع ناسازها در سیاستگذاری فرهنگی دلالت دارد. در اکثر این پژوهش‌ها اشاره‌ای به رابطه متغیرهای شناختی مانند ارزش‌ها و باورها با نظام سیاستگذاری صورت گرفته و اما این متغیرها به صورت یک چارچوب اجتماعی منسوب به گروه‌ها یا قشرها اجتماعی در نظر گرفته نشده‌اند. از این رو مقاله پیش‌رو گام اولیه‌ای برای ارائه مدل پیشنهادی به منظور ریشه‌یابی ناسازهای سیاستگذاری فرهنگی است.

مبانی نظری پژوهش

به منظور ارائه یک مدل نظری که به مطالعه ناسازهای سیاستگذاری فرهنگی کمک کند باید به سه پرسش زیر پاسخ داد: ۱. تحلیل‌گران کشور سیاست‌های فرهنگی را چگونه

بررسی کرده‌اند؟^۲ چه نظریه یا رویکردی برای تحلیل ناسازدهای سیاستگذاری فرهنگی ایران مناسب است؟^۳ بستر اجتماعی ناسازدهای فرهنگی چیست و چگونه می‌توان آن را تبیین نمود؟

رویکردهای مختلف درباره سیاستگذاری فرهنگی در ایران

ناسازگاری سیاستگذاری فرهنگی ایران بر اساس مدل‌ها و رویکردهای مختلف قابل تحلیل است. صاحب‌نظران رویکرد «پدیده ساختار دوگانه» برای باورند که در ایران با دو نوع مرجع سیاستگذار وابسته به نهادهای انتخابی و نهادهای انتصابی روبه‌رو هستیم. این شرایط در نهایت به تدوین دو نوع سیاست فرهنگی مختلف منجر می‌شود.^۱ این تحلیل هرچند درباره مدل سیاستگذاری فرهنگی در ایران توضیح می‌دهد اما عامل ناسازگاری را مشخص نمی‌کند. در حقیقت علت ناسازگاری در مرجع تصویب‌کننده خلاصه نمی‌شود. اگر فرض وجود مراجع ناسازگار را بپذیریم، بی‌درنگ این پرسش مطرح می‌شود که اساساً چرا آنها با یکدیگر هماهنگ نیستند؟

رویکرد دوم، به نوعی «مدل آنارشیک» برای سیاستگذاری فرهنگی ایران اشاره دارد. بر پایه این مدل، سیاست‌ها سامان خاصی ندارند و از اصول مشخصی پیروی نمی‌کنند و هر نهاد و مرجع سیاستگذار در پی اهداف خویش است. مدافعان این مدل، انبوه نهادها و سازمان‌های سیاستگذار را به‌عنوان شاهد مدعای خود معرفی می‌کنند (وحید، ۱۳۸۴؛ شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱؛ شریف‌زاده و دیگران، ۱۳۹۲؛ مقتدایی و ازغندی، ۱۳۹۵). این مدل، ریشه ناسازگاری را در کشاکش گروه‌های قدرت و جناح‌های سیاسی جستجو می‌کند و به نقش عوامل جامعه‌شناختی یعنی عواملی که خود زمینه‌ساز کشاکش گروه‌های قدرت و پیدایش نهادهای مختلف سیاستگذار هستند، کمتر توجه دارد.

رویکرد سوم، «مدل سیاستگذاری از بالا به پایین» را مطرح کرده و بر این باور است که سیاستگذاری فرهنگی در ایران اغلب بر اساس اهداف متصلب و مشخص دولتی و برنامه‌ریزی متمرکز تدوین می‌شود (قاضیان، ۱۳۷۹؛ آزاد ارمکی، ۱۳۸۵؛ ذکایی و شفیعی، ۱۳۸۹؛ همایون و ابرقویی، ۱۳۹۳). در این تحلیل پدیده «دولت ایدئولوژیک» مطرح است، یعنی دولتی که سیاست‌های‌اش به دوگانه «فرهنگ رسمی» و «فرهنگ غیررسمی» می‌انجامد (بشیریه، ۱۳۸۴؛ بشیریه، ۱۳۸۱). البته لازم است به این تحلیل وضوح بیشتری بخشید. فرهنگ رسمی هم خود نوعی فرهنگ است و ریشه‌های اجتماعی دارد و مهم‌تر آنکه باید پرسید چرا فرهنگ

۱. در این باره منابع مختلفی موجود است، برای نمونه نگاه کنید به اشتریان، ۱۳۹۱؛ فرهنگ، سیاست و توسعه در ایران امروز، ۱۳۷۹

رسمی (فرهنگ سیاستگذاران) با فرهنگ غیررسمی (فرهنگ بخش‌های دیگر جامعه) در تضاد است؟

سه مدل یادشده بیش از آنکه بر چگونگی تدوین سیاست‌ها و جهت‌گیری آنها تأکید داشته باشند، بر ساختار و نظام سیاستگذاری فرهنگی تمرکز دارند و وارد بحث محتوای سیاست‌ها نمی‌شوند. پس باید به مدل‌هایی پرداخت که به ماهیت و جهت‌گیری سیاست‌های فرهنگی نیز توجه دارند.

تحلیل‌گران سیاست‌ها در این باره نظرات مختلفی دارند اما عموماً سیاست‌های فرهنگی را دارای گرایش‌هایی می‌دانند که گاه با وضع موجود جامعه در تضاد است. اشتریان (۱۳۹۱) در این مورد به «نظریه‌های هنجاری» اشاره می‌کند. از نظر وی، زمانی که ارزش‌ها و هنجارها مبنای یک سیاست می‌شوند، محتوای آن سیاست نسبت به واقعیت بیرونی، چالش‌ها، مطالبات عمومی یا حتی کارایی سیاست بی‌اعتناست؛ یعنی سویه‌های هنجاری سیاست‌های فرهنگی در ایران آشکار است (غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹؛ افروغ، ۱۳۸۷؛ اشتریان، ۱۳۸۹).

از سوی دیگر برخی محققان از سیاستگذاری آرمانی (ارزشی)، سیاستگذاری عینی (معطوف به حل مسأله) و سیاستگذاری ذهنی (خیالی) یاد می‌کنند (قاضیان، ۱۳۷۹؛ غلامرضا کاشی، ۱۳۷۹؛ فاضلی و قلیچ، ۱۳۹۲؛ صالحی امیری و عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷؛ اشتریان، ۱۳۸۹). بر اساس این دسته‌بندی، سیاست‌های فرهنگی در ایران مبتنی بر هنجارهای مشخص است و با هدف رسیدن به آرمان‌های خاص^۱ تدوین شده است (افروغ، ۱۳۸۷).

بررسی سیاست‌های فرهنگی سطح کلان کشور این نظر تحلیل‌گران را تأیید می‌کند. برای نمونه اگر به سیاست‌های فرهنگی^۲ توجه کنیم و موضوع ترویج ازدواج و فرزندآوری را در این اسناد جستجو کنیم، محتوای ارزشی آنها آشکار می‌شود.

در مقوله فرزندآوری، افزایش نرخ باروری به عنوان یک هدف مهم بارها در این اسناد مورد تأکید قرار گرفته است. سیاستگذار به طور مشخص مصمم است که نرخ باروری و زادوولد باید افزایش پیدا کند و فرزندآوری به عنوان یک ارزش تبلیغ و ترویج شود. در مقوله سبک ازدواج، «ازدواج سنتی» به عنوان محملی برای ترویج ارزش‌های خانواده و مذهبی مدنظر سیاستگذار است. برای مثال گفته شده که نقش والدین یا ارزش‌های سنتی خانوادگی باید در ازدواج لحاظ شود.

۱. آرمان‌ها و ارزش‌های ملی در تدوین سیاست‌ها نقش دارند اما نقد تحلیل‌گران متوجه نادیده گرفتن واقعیات اجتماعی و فرهنگی است.

۲. اسناد مصوب مراجع رسمی مثل «سند مهندسی فرهنگی»، «اصول سیاست فرهنگی کشور»، «قانون برنامه ششم توسعه»، «سیاست‌های کلی خانواده» یا «الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت»

البته بدیهی است هیچ سیاست فرهنگی تهی از وجوه ارزشی^۱ نیست بلکه مسأله آن است که جهت‌گیری ارزشی سیاست‌ها باید با جهت‌گیری ارزشی ذی‌نفعان تناسب داشته و باید بین «هنجارهای رسمی» و «هنجارهای غیررسمی» تعادل برقرار باشد^۲. مشخص شدن وجوه آرمانی و هنجاری سیاستگذاری فرهنگی در ایران، واکاوی دو مسأله دیگر را ضروری می‌سازد؛ سازوکار تأثیر عوامل شناختی بر سیاستگذاری و ارتباط بین سیاست‌های فرهنگی و لایه‌های پنهان اجتماعی.

تأثیر رویکردهای شناختی در سیاستگذاری

برخی رویکردهای سیاستگذاری عمومی به بررسی نقش ایده‌ها و ارزش‌ها و تأثیر آن بر سیاستگذاری پرداخته‌اند (گامسون، ۱۹۹۲؛ هال، ۱۹۹۳؛ کینگدان، ۱۹۹۵، کاتزونستین، ۱۹۹۶؛ وندایک، ۱۹۹۸؛ باسچی، ۱۹۹۹؛ بومگارتتر و جونز، ۲۰۰۲؛ جونز و بومگارتتر، ۲۰۰۵). این رویکردهای شناختی، تفسیری یا پسااثباتگر، به این پرسش پاسخ می‌دهند که چگونه ایده‌هایی مشخص به سیاست یا قوانین رسمی تبدیل می‌شود و نقش عناصر شناختی برای فهم و توصیف جهان توسط سیاستگذاران چیست (سورل: ۲۰۰۹) و به این دلیل است که شناسایی جهان بینی عاملان و سیاستگذاران اهمیت پیدا می‌کند (گودین و رین، ۲۰۰۶؛ فیشر و دیگران، ۲۰۰۷).

دو مفهوم «پارادایم سیاستگذاری^۳» و «مرجعیت^۴» از سوی تحلیلگران سطح کلان و میانه مدنظر قرار گرفته است. از نظر هال^۵ (۱۹۹۳) سیاست‌های عمومی در چارچوب پارادایم‌ها و تغییرات آن قابل بررسی است. از این رو برای نمونه، چرخش سیاست‌های کلان فرهنگی از رویکرد تکثرگرا به رویکرد تمرکزگرا را می‌توان بر پایه تغییرات پارادایمی توضیح داد. پارادایم، مفهومی است که هال برای بررسی روند جهت‌گیری‌ها و تغییر مسیر سیاستگذاری طرح کرده است. این مفهوم کمک می‌کند تا ابتدا گرایش‌های کلی و الگوهای شناختی و ترجیحات هنجاری هر سیستم یا زیرسیستم سیاستگذاری و سپس

1. Value Free

۲. در ادبیات سیاستگذاری عمومی، راه‌یابی مسائل به دستور کار سیاستگذاری سه مدل دارد: ابتکار از خارج (مطرح شدن مسأله از خارج حکومت)، دسترسی از داخل (مطرح شدن مسأله از داخل حکومت) و مدل بسیج (بسیج افکار عمومی از سوی حکومت) (کب و دیگران، ۱۹۷۶). در یک جامعه باید تعادلی بین این مدل‌ها برقرار باشد و غلبه مطلق یک مدل، آسیب‌هایی در پی دارد. در اینجا نیز تعادل بین هنجارهای ذی‌نفعان و سیاستگذاران در سیاستگذاری فرهنگی شباهت فراوانی به سه مدل دستور کار دارد.

3. Policy Paradigm

4. Referential

5. Peter hall

روند و نوع تغییرات این الگوها و چگونگی آن مطالعه شود.

مفهوم «مرجعیت» که اول بار از سوی پیرمولر^۱ و برونر ژوبر^۲ مطرح شد، به نقش متغیرهای شناختی در سیاستگذاری اشاره دارد. آنها بر این باورند که سیاستگذاری عمومی، قرائت یا تصویری از واقعیت است که بر اساس آن عمل می‌شود (مولر، ۱۳۷۸). در این تعریف، خود واقعیت اولویت ندارد بلکه تصویر یا تفسیر آن توسط افراد برجسته است که حائز اهمیت است. این تفسیر به ذهنیت‌ها، ارزش‌ها و در نتیجه به متغیرهای شناختی وابسته است. با رجوع به این تصویر شناختی است که سیاستگذاران به سازماندهی دریافت‌های خویش می‌پردازند و بر اساس آن تصمیم می‌گیرند؛ مثلاً سیاستگذاری درباره ازدواج، وابسته به تفسیر سیاستگذاران از مسأله ازدواج است. اگر آنها تصمیم بگیرند که ازدواج سنتی در سنین پایین را رواج دهند، این تصمیم وابسته به تصویری است که آنها از «ازدواج» در ذهن دارند. مجموعه این تصاویر «مرجعیت سیاستگذاری» نامیده می‌شود. مرجعیت‌ها هم در سطح کلان اجتماعی و هم در سطح میانه فعال هستند. مولر دو اصطلاح «مرجعیت کلان»^۳ و «مرجعیت بخشی»^۴ را به همین منظور جعل کرده است. مرجعیت کلان، نوعی قرائت عمومی و مجموعه ارزش‌های بنیادین و اعتقادات پایه‌ای جامعه است که به پارادایم شباهت دارد. مرجعیت کلان اغلب در قوانین بالادستی مانند قانون اساسی یا قوانین توسعه پدیدار می‌شوند و هدف و مسیر کلی سیاست‌ها را تعیین می‌کند (وحید و صفار، ۱۳۹۵). منظور از «مرجعیت بخشی» تصویری از یک بخش یا حوزه خاص اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است؛ مثلاً مرجعیت فرهنگ یک مرجعیت بخشی است که در بین سیاستگذاران فرهنگی رواج دارد. در اینجا با سطح تحلیل میانه روبرو هستیم.

از دیگر رویکردهای شناختی مهم در حوزه سیاستگذاری عمومی که به طور خاص به سطح تحلیل میانه نیز توجه دارد، «چارچوب ائتلاف حامی»^۵ است که از سوی پل ساباتیو و همکاران (۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۷) مطرح شده است. این رویکرد به ائتلاف افراد و گروه‌هایی اشاره دارد که بر سیاستگذاری تأثیری گذارند. ائتلاف‌ها دربردارنده گستره وسیعی از سازمان‌های رسمی، تصمیم‌گیران، روزنامه‌نگاران و متخصصان است. هر ائتلاف از سویی دارای مطالبات و اهداف مشترک و از سوی دیگر دارای عقاید، هنجارها و ارزش‌های مشترک است. این

1. Muller
2. Jobert
3. Global Referential
4. Sectoral Referential
5. Advocacy Coalition Framework

رویکرد از آن رو اهمیت دارد که اثر متغیرهای شناختی بر گروه‌های حامی یا لابی‌گران را بررسی می‌کند. این گروه‌ها به صورت سلبی یا ایجابی از یک جهت‌گیری خاص هواداری می‌کنند و به‌طور طبیعی عامل سیاستگذار را هم متأثر می‌سازند، یعنی سوگیری‌های ارزشی از طریق این گروه‌ها به سیاستگذار منتقل می‌شود. این نکته در طراحی مدل پیشنهادی این مقاله نقش مهمی دارد، زیرا نشان می‌دهد متغیرهای شناختی در حالت جمعی از سوی هوادارانی پیگیری می‌شود که نقش یک گروه یا اجتماع را دارند.

به‌طور خلاصه، رویکردهای یادشده نشان می‌دهند که سیاستگذاری فرهنگی در چارچوب یک مرجعیت کلان صورت می‌گیرد. این چارچوب در ایران شاید بخشی از اصول نظام جمهوری اسلامی باشد که از خارج از حوزه فرهنگ سرچشمه گرفته و جنبه فرابخشی دارد. همچنین این مرجعیت، اولویت‌های حوزه فرهنگ و جایگاه آن را هدایت می‌کند. بدین ترتیب، در سطح مرجعیت‌های بخشی، با چارچوب‌های سیاستگذاری فرهنگی مواجه هستیم که نسبت به اصول کلی جنبه انضمامی‌تری دارند؛ اما این مرجعیت‌ها در یک زمینه اجتماعی خاص پدیدار می‌شوند و چگونگی شکل‌گیری آنها در گستره وسیع‌تر جامعه باید مدنظر قرار گیرد.

نقش نظام قشربندی اجتماعی در سیاستگذاری

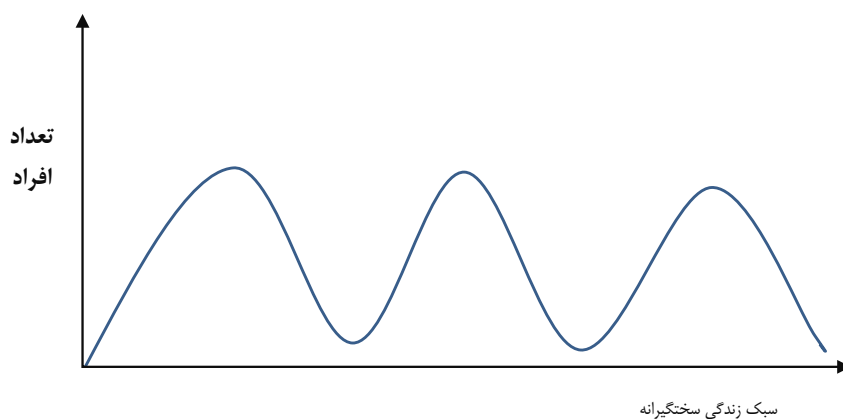
ناسازه‌های سیاستگذاری فرهنگی در ایران از نظام قشربندی جامعه تأثیری پذیرد و مفهوم قشر اجتماعی می‌تواند به بررسی ناسازه‌ها کمک کند. مفهوم طبقه در جامعه‌شناسی آن‌چنان‌که متفکران مارکسیست تأکید دارند، بیشتر مبتنی بر وضعیت اقتصادی (شغل و درآمد) افراد است (تامین، ۱۳۷۳؛ کرامپتون، ۱۳۹۶) اما اصطلاح قشر اجتماعی شامل افرادی است که نه تنها براساس شغل و پایگاه اقتصادی، بلکه از نظر مصرف فرهنگی، سبک زندگی، ارزش‌ها، گرایش‌ها و نگرش‌ها شبیه یکدیگرند (گرب، ۱۳۷۳؛ انصاری، ۱۳۷۸؛ وبر، ۱۳۸۴؛ کمالی، ۱۳۸۵؛ وبلن، ۱۳۹۲، راییت، ۱۳۹۵؛ کراس و دیگران، ۲۰۱۱).

به زعم بورديو (۱۳۹۰)، تفاوت سرمایه فرهنگی و اقتصادی قشرهای مختلف، منشاء تفاوت در سلايق و موضع‌گیری‌های آنان است که از منظر سیاسی نیز منجر به تقابل چپ و راست می‌شود. جناح‌ها در جدال برای تصاحب قدرت با یکدیگر روبرو می‌شوند. در واقع نبرد برای تولید گفتمان مسلط حتی تا نبرد بر سر واژه‌ها و شیوه فهم آنها پیش می‌رود. به این ترتیب عقاید عمومی برساخته می‌شوند و قشرهای جامعه در جدال برای تصاحب قدرت، در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند.

از نظر هال (۱۹۸۱) نگرش‌ها، ارزش‌ها و درنهایت سبک‌های زندگی به مثابه

سرمایه‌هایی عمل می‌کنند که افراد را در میدان زندگی در یک نبرد رقابتی قرار می‌دهد. در این نبرد، جایگاه افراد در میدان فرهنگ به مثابه یک منبع قدرت عمل می‌کند و قشرهای اجتماعی به مثابه عامل تفکیک و طبقه‌بندی افراد عمل می‌نماید. ناسازه‌های سیاست‌های فرهنگی از دو جهت با نظام قشربندی جامعه مرتبط است. اول اینکه، قشرهای اجتماعی بازنمای تفاوت مرجعیت‌های رسمی و غیررسمی هستند؛ یعنی شکاف بین نگرش‌های مستتر در سیاست‌ها با نگرش‌های جامعه، در حقیقت شکاف بین تنوع نگرش‌ها در بین قشرها است؛ زیرا سیاست‌های فرهنگی به سمت نگرش‌های یک قشر خاص سوق پیدا می‌کند و قشرهای دیگر خود را از شمول آن سیاست‌ها بیرون می‌بینند.

نظام قشربندی اجتماعی ایران یکی از زمینه‌های تنش بر سر ارزش‌ها، هنجارها و سبک‌های زندگی است. قشرها به درجات متفاوتی سنت‌گرا و نوگرا یا روستایی و شهری هستند و درباره نوع پوشش، تفریح، ورزش و... گرایش‌های متنوعی دارند؛ مثلاً اگر انواع سبک‌های زندگی را بر روی یک محور فرضی ترسیم کنیم که از سبک زندگی «کاملاً آزادانه» آغاز شده تا سبک زندگی «کاملاً سخت‌گیرانه» امتداد می‌یابد، توزیع نگرش قشرها در این خصوص بر اساس داده‌های پیمایش‌های ملی (ارزش‌ها و نگرش‌های جوانان، ۱۳۹۲؛ وضعیت سنجی پوشش و آرایش ایرانیان، ۱۳۹۲؛ ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۱۳۹۵) به شکل یک منحنی با سه قله (کوهان) قابل ترسیم است (شکل ۲)؛ یعنی سه دیدگاه متفاوت به صورت سه اجتماع متشکل از تعداد زیادی از افراد (قشرها) به وجود می‌آید.



شکل ۲. تنوع نگرش به سبک زندگی در بین قشرها اجتماعی

پژوهش سراج‌زاده؛ جواهری و فیضی (۱۳۹۷) دربارهٔ جامعه دانشجویی کشور نشان می‌دهد که پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانواده از نظر آماری با بسیاری از تفاوت‌های نگرشی و رفتاری دانشجویان همبسته است. از این رو، تفاوت سوگیری‌های قشرهای مختلف زمانی که در سیاست‌ها تجلی پیدا کند، زمینه‌ساز بروز ناسازگاری و شکاف می‌شود (عبدی و گودرزی، ۱۳۷۸؛ معدل، ۱۳۸۱؛ جلابی‌پور، ۱۳۸۱؛ آزاد ارمکی، ۱۳۸۵؛ کوثری، ۱۳۸۷؛ قاسمی، ۱۳۹۳؛ رضایی، ۱۳۹۴). این ناسازگاری‌ها زمانی که بر کارایی کنشگران انسانی و سازمانی اثر منفی داشته باشد، آسیب‌زا می‌شود.

نکته دوم این است که قشرهای جامعه بین متغیرهای شناختی که خصلتی انتزاعی دارند و سیاست‌های انضمامی که خصلتی عینی‌تر دارند، واسطه می‌شوند. برای تبدیل ارزش‌ها به سیاست‌های فرهنگی به یک بستر اجتماعی نیاز است. قشرهای جامعه، کانون ظهور و بروز ارزش‌ها هستند و زمینه شکل‌گیری جناح‌ها، لابیگران و گروه‌های مختلف را فراهم می‌سازند. وابستگی و تعلق گروه‌ها و جناح‌ها به قشرهای مختلف سبب می‌شود آنها (آگاهانه یا ناخودآگاه) ارزش‌های منسوب به قشر خود را در تدوین یا طراحی سیاست‌های فرهنگی دخالت دهند.

بنابراین مفهوم قشر، این امکان را فراهم می‌سازد که یک مرحله عمیق‌تر شویم و تأثیر ارزش‌ها و نگرش‌ها را نه تنها بر سیاستگذاران حاضر در صحنه، بلکه بر گروه‌های قدرت و لابی‌گران پنهان و دور از دسترس بررسی کنیم. گروه‌های پرنفوذ در سیاستگذاری معمولاً گروه‌های سازماندهی‌شده و مشخص مانند احزاب و گروه‌های صنفی هستند؛ اما قشرهای اجتماعی، ممکن است چندان هم سازماندهی‌شده یا حتی شناخته‌شده نباشند. این نکته، گاه از دید حوزه سیاستگذاری پنهان می‌ماند و توجه صرف به گروه‌های شناخته‌شده، مطالعات را دچار نقصان می‌سازد.

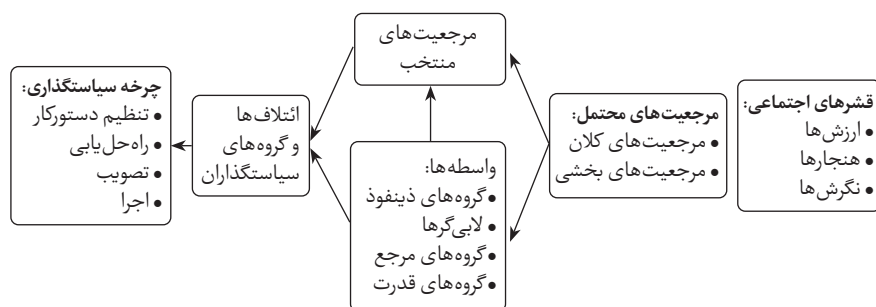
یافته‌های پژوهش

پیشنهاد یک مدل مطالعاتی

مدل پیشنهادی این مقاله برای تحلیل ناسازدهای مربوط به وضعیت سیاست‌های فرهنگی ایران طراحی شده است. در این مدل نقش متغیرهای شناختی مورد تأکید است زیرا سیاستگذاری فرهنگی در ایران ماهیتی هنجاری و ارزشی دارد. به لحاظ تحلیلی، متغیرهای شناختی در سه سطح کلان، میانه و خرد اثرگذار هستند. در سطح کلان با ارزش‌هایی سروکار داریم که بر کل جامعه تأثیر دارد. در سطح میانه، تأثیر نگرش‌ها بر ائتلاف‌ها و ارتباطات درون سیستم‌های سیاستگذاری مدنظر قرار می‌گیرد. در سطح خرد، تأثیر ارزش‌ها بر افراد

از سیاستگذاران گرفته تا لابیگران) مطرح است. البته تفکیک این سطوح فقط به عنوان یک ابزار مطالعاتی موضوعیت دارد و در عالم واقع، سطوح فردی و اجتماعی درهم تنیده‌اند. از سوی دیگر متغیرهای شناختی بر فضای سیاستگذاری فرهنگی یا بر ذهن سیاستگذار مسلط می‌شود. تفکیک این دو بخش ضروری است زیرا مسأله ما نه گرایش فردی سیاستگذار بلکه نتیجه کار او است که در متن سند درج می‌شود؛ اما فرایند شکل‌گیری این مرجعیت‌ها بدون بررسی گروه‌های واسط در سیاستگذاری ممکن نیست. گروه‌های واسط نقش مهمی در تعیین محتوای سیاست‌ها و مرجعیت‌ها برای سیاستگذاران دارند. این گروه‌ها به مثابه نوعی فیلتر، مرجعیت‌های خاص را برای ائتلاف سیاستگذاران برجسته می‌سازد و به اذهان آنان انتقال می‌دهد. محتوای سیاست‌ها، مرجعیت‌ها و گروه‌های واسط در بستر وسیع‌تری به نام جامعه ایران قرار دارند که خود از شکاف‌ها، ناسازگاری‌ها و تفاوت‌های فرهنگی تأثیر می‌پذیرد.

بنابراین، عوامل مختلفی مثل فرایندها، ائتلاف‌ها و مرجعیت‌ها و عوامل اجتماعی در شکل‌گیری ناسازگاری‌ها مشارکت دارند. هر چند پیچیدگی این عوامل، تحلیل ناسازگاری‌ها را دشوار می‌سازد؛ اما در شکل شماره ۳ تلاش شده تا نحوه عملکرد این عوامل ترسیم شود. در این شکل، عوامل یا متغیرها به صورت قاب‌هایی ترسیم شده که در هر قاب چندین مقوله ذیل عنوان یک عامل جمع شده است. هدف آن است که نشان دهیم در تحلیل سیاست‌ها نمی‌توان عوامل را به طور مجزا در نظر گرفت و پیچیدگی‌های این حوزه سبب می‌شود که تحلیل‌گر نه با متغیرهای منفرد بلکه با مجموعه‌ای از متغیرها سروکار داشته باشد که هر مجموعه را می‌توان به یک عامل نسبت داد.



شکل ۳. مدل پیشنهادی برای مطالعه ناسازگاری‌های سیاستگذاری فرهنگی

۱. برای تعیین قشر اجتماعی خود سیاستگذار باید مرحله تصویب (Adoption) در سیاستگذاری را بررسی کرد. مقصود ما در اینجا قشربندی مستتر در محتوای سیاست‌های مصوب است، چه همه سیاستگذاران از نظر شخصی با آن سیاست موافق باشند چه مجبور شده باشند آن را تصویب کنند.

در مدل پیشنهادی، قاب اول شامل متغیرهای شناختی مانند ارزش‌ها و نگرش‌های قشرهای اجتماعی است. این متغیرهای شناختی به‌عنوان زمینه‌ساز شکل‌گیری مرجعیت‌ها در سیاستگذاری عمل می‌کنند، اما تنوع و پراکندگی موجود در بین قشرهای اجتماعی نیز در این زمینه موثر است. قشرهای اجتماعی بر اساس نگرش‌ها و ارزش‌هایشان مثلاً به «شهری»، «روستایی» و با التقاطی یا دوگانه تفکیک شده و بر روی یک طیف مدرج در یک نقطه خاصی قرار می‌گیرند.

شهری بودن ← روستائی بودن

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا ارزش‌ها و نگرش‌های مستتر در سیاست‌های فرهنگی تناسبی با نظام قشریندی جامعه ایران دارد و می‌توان سیاست‌های فرهنگی را بازتابی از این نظام دانست؟ مرجعیت سیاست‌های فرهنگی ایران با مرجعیت کدام یک از قشرهای جامعه تناسب دارد؟ یا در بیانی دیگر سیاست‌های فرهنگی تا چه اندازه از مرجعیت‌های روستایی و شهری منشعب می‌شوند؟

در قاب دوم با «مرجعیت‌های محتمل» مواجه هستیم. این نام برای اشاره به کل مرجعیت‌ها انتخاب شده است و طبیعی است که شامل انواعی از نگرش‌ها و ارزش‌ها می‌شود^۲. این مرجعیت‌ها فقط زمینه‌ساز شکل‌گیری فرایندهای سیاستگذاری هستند؛ زیرا هر چند لازم است که در سیاستگذاری به مرجعیت‌های محتمل توجه شود اما طبیعی است که همه آنها وارد فرایند سیاستگذاری نمی‌شوند. در واقع یکی از گلوگاه‌های مهم فرایند سیاستگذاری در اینجا پدیدار می‌شود؛ جایی که مرجعیت‌های محتمل به «مرجعیت‌های منتخب» تقلیل می‌یابند. چگونگی و شکل این تقلیل از اصلی‌ترین فرایندهای ایجاد ناسازگاری است.

در قاب سوم، واسطه‌ها قرار دارند که شامل گروه‌های ذی‌نفوذ، لابیگرها و گروه‌های مرجع است. واسطه‌ها دارای دو نقش مهم تقلیل یا فیلترکردن مرجعیت‌ها و تأثیر بر سازمان و ائتلاف سیاستگذاران هستند. فرایند تبدیل مرجعیت‌های محتمل به مرجعیت‌های منتخب، پیچیده و چندبعدی است. این مساله در ادبیات سیاستگذاری و به خصوص در رویکرد «چارچوب ائتلاف حامی» مطرح است. واسطه‌ها مثل جعبه سیاه سیاستگذاری، طی فرایندهای ناآشکار و پیچیده، برخی از مرجعیت‌ها را برجسته ساخته و برخی را کم‌رنگ

۱. ایده این تقسیم‌بندی و بحث طیف‌ها و جایگاه و اهمیت آن در علوم انسانی، با الهام از اربابی، ۱۳۸۹: ۴۶۰-۴۸۰ به دست آمده است.

۲. کاربرد استعاره «دیگ جوشان» می‌تواند راهگشا باشد. این استعاره را نباید با استعاره کوره (دیگ) melting pot اشتباه گرفت. در کوره مذاب همه فرهنگ‌ها ادغام و ذوب می‌شوند اما در دیگ جوشان، فرهنگ‌ها و قشرها ادغام نمی‌شوند بلکه در تلاطم هستند و هر از چندگاهی برخی بالا می‌روند و باز پایین می‌آیند.

می‌سازند. واسطه‌ها، اصول و هنجارها را قاعده‌مند کرده و آنها را به صورت یک عامل مرجعیت بخش فرهنگی وارد فرایند سیاستگذاری می‌کنند. البته مطالعه این تأثیرات نیازمند دقت نظر بیشتر است که در این مقاله نمی‌گنجد.

از سوی دیگر واسطه‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ بر اساس روابط قدرت یا منافع خود، موضوعاتی را وارد دستورکار سیاستگذاری فرهنگی می‌کنند و محتوای سیاست‌ها را به سمت وسوی موردنظر خود هدایت می‌کنند.

در قاب چهارم، «مرجعیت‌های منتخب» قرار دارند. مرجعیت‌های منتخب شامل مواردی است که وارد دستورکار سیاستگذاری شده و در تدوین سیاست‌ها مؤثر واقع می‌شوند. طبیعی است که تعداد مرجعیت‌های منتخب کمتر از تعداد مرجعیت‌های محتمل است اما در اینجا هم مانند تعادل هنجارهای رسمی و غیررسمی، باید بین این دو نوعی تعادل وجود داشته باشد و عدم تعادل میان آنها موجب بروز ناسازگاری در سیاست‌های فرهنگی می‌شود. این تعادل زمانی برقرار می‌شود که اولاً واسطه‌ها بتوانند جنبه‌هایی از وضعیت موجود جامعه را برای سیاستگذاران در قالب مرجعیت‌های منتخب به تصویر بکشند و ثانیاً ساختار و سازمان سیاستگذاری به گونه‌ای باشد که سیاستگذار نسبت به وضعیت جامعه حداقلی از آگاهی و شناخت راداشته باشد.

در قاب بعدی ائتلاف‌ها و گروه‌های سیاستگذاران قرار دارد که بخش مهمی از فرایند سیاستگذاری فرهنگی است. سیاستگذاران به صورت جمعی یا ائتلافی تصمیم می‌گیرند و یکدیگر را تقویت می‌کنند. آنها در اصول کلی و مرجعیت‌ها هم‌رأی و متفق هستند؛ اما در اینجا ما با یک نوع گروه که می‌تواند ضوابط گروه بسته یا باز را داشته باشد مواجه هستیم و از این رو هم مرجعیت‌های منتخبی که در بین سیاستگذاران مورد توافق است محدود است و هم اعضای گروه مشخص و حتی معدود هستند. نقش این گروه در ناسازگاری سیاست‌ها، در حقیقت نقش ساختار نظام سیاستگذاری فرهنگی را نمایان می‌سازد. در این ساختار، گرایش‌های ذهنی و شناختی مسلط به سمت محتواهای ایدئولوژیک و ارزشی متمایل می‌شود و در نهایت شاهد تصویب سیاست‌های فرهنگی متناسب با آن هستیم. همچنین در این ساختار است که سیاستگذاران فرهنگی به این ایده می‌رسند که لازم نیست سیاست‌ها متناسب با جامعه یا حتی وظایف ذاتی دولت تدوین شود.

بحث و نتیجه‌گیری

انواع مختلفی از ناسازگاری‌ها در سیاستگذاری فرهنگی ایران وجود دارد. در این نوشتار بر ناسازه‌های شناختی تأکید شد که ناشی از تضاد محتوای سیاست‌های فرهنگی با ارزش‌ها و هنجارهای ذی‌نفعان است. به بیان سیاستگذارانه، بین مرجعیت‌های رسمی با

مرجعیت‌های غیررسمی در حوزه فرهنگ ناسازگاری وجود دارد.

برای تحلیل این وضعیت، یک مدل مطالعاتی پیشنهاد شد. بر اساس این مدل، ناسازه‌های سیاستگذاری فرهنگی از عوامل و متغیرهای متفاوتی ناشی می‌شود. هر چند که ناسازه‌ها از نوع شناختی هستند و نقش متغیرهای شناختی در ایجاد این ناسازه‌ها بارز است اما سازمان و ساختار سیاستگذاری فرهنگی نیز بی‌تأثیر نیست؛ یعنی ناهمسازی انواع منابع شناختی شامل مرجعیت‌ها، ارزش‌ها و باورها و به‌ویژه تفاوت‌های فرهنگی قشرهای مختلف، زمانی که در مرحله سیاستگذاری ورود پیدا می‌کند موجب شکل‌گیری ناسازه می‌شود. البته این عامل تنها یکی از چندین عامل تأثیرگذار است و بدون شک نقش بازیگران عرصه قدرت، واسطه‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ را نمی‌توان نادیده گرفت.

واقعیت این است که ائتلاف سیاستگذاران به‌مثابه یک گروه نیمه‌بسته، دارای مناسبات و سازوکارهایی است که باعث ترویج و تقویت مرجعیت‌های خاص آنها می‌شود و راهیابی دیگر مرجعیت‌ها را مسدود می‌کند. ثانیاً مرجعیت‌های منتخب دارای جهت‌گیری ایدئولوژیک بوده و سیاستگذاران نیز این مرجعیت‌ها را مفروض و گاه غیرقابل مذاکره می‌دانند. این دو نکته در شکل‌گیری ناسازه‌ها مداخله می‌کند؛ اما بسترهای اجتماعی این مرجعیت‌ها و ربط آنها با نظام قشرپندی نیز باید موردنظر باشد. مرجعیت‌های منتخب با مرجعیت‌های برخی قشرها قرابت بیشتری دارند. هر چند می‌توان مناقشه کرد که نفوذ این مرجعیت‌ها در فضای سیاستگذاری فرهنگی ایران ظاهری است و حتی خود سیاستگذاران نیز به آنها باور ندارند؛ اما این مناقشه نافی ناسازگاری این مرجعیت‌ها و متغیرهای شناختی آن با دیگر مرجعیت‌های رایج در جامعه نیست.

بنابراین بر اساس مدل پیشنهادی این مقاله باید ناسازه‌ها را به مدد یک روش پسینی یا مهندسی معکوس بررسی کرد. به این ترتیب ابتدا لازم است مرجعیت‌ها و متغیرهای شناختی را بر اساس محتوای سیاست‌ها و سوگیری‌های آن مشخص کرد تا معلوم شود که یک سیاست خاص نسبت به سوژه مطرح‌شده در متن چه سوگیری یا گرایشی دارد. در عین حال توجه به «نظریه سیاستی»^۱ هم می‌تواند مفید باشد. منظور این است که دلایل و دیدگاه‌های سیاستگذار در تدوین یک سیاست بررسی شود و این نکته مدنظر قرار گیرد که سیاستگذار برای ترویج یا ممانعت از یک موضوع فرهنگی، به چه رویکرد نظری خاصی متکی است و دلایل انتخاب آن رویکرد چیست.

توجه به مجموعه این عوامل می‌تواند نقشه‌ای نسبتاً واضح از روابط بین متغیرهای دخیل در ناسازگاری سیاست‌ها با یکدیگر و یا ناسازگاری سیاست‌ها با عملکرد مخاطبان آنها

۱ نظریه سیاستی، اصطلاحی جعل‌شده برای بررسی دلایل و دیدگاه‌های سیاستگذاران در تدوین یک سیاست است (نگاه کنید به: اشتریان، ۱۳۹۷).

ترسیم نماید. بدیهی است که واکاوی منابع و اهرم‌های اقتصادی، روابط قدرت و موازنه قوا میان گروه‌های صاحب نفوذ، مدل ارائه شده را کامل‌تر می‌کند؛ زیرا تحلیل‌های سیاستی پیچیده بوده و نیازمند در نظر گرفتن انواع مختلفی از متغیرها است؛ اما در این متن فقط برخی از عوامل فرهنگی - شناختی مطرح شد و تکمیل آن نیازمند تدقیق بیشتر است. در پژوهش‌های تکمیل‌کننده این مقاله شایسته است به فرایندهای سیاستگذاری فرهنگی و به خصوص چرخه سیاستگذاری توجه شود و نحوه تصویب سیاست‌ها و نقش ائتلاف‌ها بررسی شود. باید دید در فرایند سیاستگذاری فرهنگی چگونه برخی مضامین و محتواهای خاص برجسته می‌شوند.

همچنین مطالعه روند تغییرات سیاستگذاری فرهنگی در ایران و تحول زمانی و تاریخی ناسازگاری‌ها هم مفید است؛ زیرا احتمال دارد در طول ۴۰ سال اخیر میزان ناسازگاری مرجعیت‌های رسمی و غیررسمی بیشتر شده باشد. همچنین واکنش‌های جامعه و میزان پذیرش یا مقاومت در برابر سیاست‌های فرهنگی در طول زمان فراز و فرود داشته است. به علاوه می‌توان عملکرد دستگاه‌های تصویب‌کننده سیاست‌های فرهنگی و دستگاه‌های مجری را مقایسه کرد. در این مقایسه می‌توان تفاوت مرجعیت‌های هر دستگاه را بررسی کرد زیرا به نظر می‌رسد مجریان سیاست‌ها بیشتر با مسائل عینی و چالش‌های جامعه مواجه می‌شوند، در حالی که دستگاه‌های تصویب‌کننده سیاست‌ها، مواجهه کمتری با جامعه و چالش‌های فرهنگی آن دارند. در آخر، تحلیل‌های مقایسه‌ای به خصوص مطالعه روندهای ناسازگاری در دیگر کشورها نیز سودمند است زیرا سیاستگذاری فرهنگی در همه جوامع دارای میزانی از ناسازگاری است و طبیعتاً روند تغییرات این ناسازگاری‌ها و مقایسه آن با وضعیت ایران می‌تواند راهگشا باشد.

منابع و مأخذ

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۵). «چالش‌های اساسی در عرصه سیاستگذاری فرهنگی در ایران»، **ماهنامه سیاست داخلی**، شماره ۱: ۲۲۳-۲۳۵.
- آشنا، حسام‌الدین (۱۳۸۴). **از سیاست تا فرهنگ: سیاست‌های فرهنگی دولت در ایران {۱۳۰۴-۱۳۲۰}**، تهران: سروش.
- ابتکار، معصومه (۱۳۹۸/۶/۲۶). **پایگاه وب معاونت زنان ریاست جمهوری**، تاریخ بازدید: ۱۳۹۸/۷/۲، دسترسی در <http://women.gov.ir/fa/news/11059>
- ابطحی، سیدمصطفی (۱۳۹۳). «الزامات اجتماعی سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی»، **فصلنامه مطالعات میان فرهنگی**، شماره ۲۱: ۷۱-۹۸.
- اربابی، بهین (۱۳۸۹). **ضرب فہم‌ها**، تهران: اربابی.

- ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۹۵). محمدرضا جوادی یگانه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- ارزش‌ها و نگرش‌های جوانان (۱۳۹۲). تهران: سازمان ملی جوانان.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۸۹). *متغیرهای استراتژیک در سیاستگذاری فرهنگی*، تهران: میزان.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱). *مقدمه‌ای بر روش سیاستگذاری فرهنگی*، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۹۷). *راهنمای برنامه‌ریزی دولتی و سیاستگذاری عمومی*، تهران: شرکت چاپ و نشر بازرگانی.
- افروغ، عماد (۱۳۸۷). *هویت ایرانی و حقوق فرهنگی*، تهران: انتشارات سوره مهر.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۸). *نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*، تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). «زمینه‌های اجتماعی بحران سیاسی در ایران معاصر»، *فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی*، شماره ۱۶: ۱۵۳-۱۳۷.
- بورديو، پیر (۱۳۹۰). *تمایز: نقد اجتماعی تضاد های ذوقی*. ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر ثالث.
- تامین، ملوین ماروین (۱۳۷۳). *جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری اجتماعی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر توتیا.
- جلائی پور، حمیدرضا (۱۳۸۱). *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی با تأکید بر جنبش اصلاحی دوم خرداد*، تهران: طرح نو.
- جوادی یگانه، محمدرضا (۱۳۸۲). «تناقض‌های ایدئولوژیک در دو برنامه دوم و سوم توسعه در ایران»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، شماره ۸: ۱۲۰-۸۰.
- جوهری، فاطمه (۱۳۹۸). *سیاست‌های فرهنگی در دانشگاه‌های دولتی ایران*، تهران: دفتر سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.
- ذکایی، محمدسعید و سمیه‌سادات شفیعی (۱۳۸۹). «کالبدشکافی سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حوزه سبک زندگی دختران»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۶: ۱۲۰-۷۷.
- رایت، اریک اولین (۱۳۹۵). *رویکردهایی به تحلیل طبقاتی*، ترجمه یوسف صفاری، تهران: نشر لاهیتا.
- رضایی، محمد (۱۳۹۴). *شکاف‌های جامعه ایرانی*، تهران: نشر آگه.
- ژیزار، آگوستین (۱۳۷۲). *توسعه‌ی فرهنگی*، ترجمه عبدالحمید زرین‌قلم، تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سراج زاده، سیدحسین و فاطمه جوهری و ایرج فیضی (۱۳۹۷). *نگرش‌ها و رفتار دانشجویان*

مرحله دوم پیمایش طولی نگرش‌ها و رفتار دانشجویان دانشگاه‌های دولتی تحت پوشش

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

شریف‌زاده، فتاح و سیدمهدی الوانی و بهروز رضایی منش و مجید مختاریان پور (۱۳۹۲). «موانع اجرای سیاست‌های فرهنگی کشور طی برنامه‌های اول تا چهارم توسعه: بررسی تجربیات مدیران فرهنگی»،

اندیشه مدیریت راهبردی، شماره اول، شماره پیاپی ۱۳: ۳۳-۷۸.

شریفی، سیدعلیرضا و عبدالرضا فاضلی (۱۳۹۱). «واکاوی سیاستگذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی

ایران»، مجلس و راهبرد، شماره ۶۹: ۹۰-۵۵.

صالحی امیری، رضا و امیرعظیمی دولت‌آبادی (۱۳۸۷). مبانی سیاستگذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی،

تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

صفایی، سعید (۱۳۹۳). بررسی تحول در سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران در

دهه ۱۳۷۰: مطالعه موردی سبک مطلوب زندگی. (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشکده علوم

اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

عبدی، عباس و محسن گودرزی (۱۳۷۸). تحولات فرهنگی در ایران، تهران: نشر روش.

غلامرضا کاشی، محمدجواد (۱۳۷۹). اخلاق و برنامه‌ریزی فرهنگی، در کتاب فرهنگ، سیاست و

توسعه در ایران امروز، تهران: نشر دال.

غلامپور آهنگر، ابراهیم (۱۳۸۲). سیاستگذاری، هویت، جوانان: تأثیر ساختار سیاستگذاری فرهنگی

بر بحران هویت جوانان از سال ۱۳۷۶ تاکنون. (پایان نامه کارشناسی ارشد)، دانشکده حقوق و

علوم سیاسی دانشگاه تهران.

فاضلی، نعمت‌الله و مرتضی قلیچ (۱۳۹۲). نگرشی نو به سیاست فرهنگی، تهران: تیسرا.

فرهنگ، سیاست و توسعه در ایران امروز (۱۳۷۹). در مجموع مقالات گردهمایی ساماندهی

فرهنگی، تهران: نشر دال.

قاسمی، علی اصغر (۱۳۹۳). «آسیب‌شناسی شکاف‌های اجتماعی و ارائه راهبردهایی برای تقویت

همبستگی ملی در ایران»، فصلنامه راهبرد، سال ۲۳، شماره ۷۱: ۷۲-۴۱.

قاضیان، حسین (۱۳۷۹). ضرورت تجدیدنظر در سیاست‌های کنترلی، در کتاب فرهنگ، سیاست و

توسعه در ایران امروز، تهران: نشر دال.

گرامپتون، رزماری (۱۳۹۶). طبقه‌وقشربندی اجتماعی، ترجمه هوشنگ ناییبی، تهران: نشر نی.

کمالی، علی (۱۳۸۵). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نابرابری‌های اجتماعی، تهران: انتشارات سمت.

کوثری، مسعود (۱۳۸۷). «نسل‌های ایکس و وی و زد و سیاستگذاری فرهنگی در ایران»، فصلنامه

راهبرد فرهنگ، شماره ۳: ۶۵-۸۵.

گرب، ادوارد (۱۳۷۳). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه

محمد سیاهپوش و احمد رضا غروی زاد، تهران: معاصر.
معدل، منصور (۱۳۸۱). **طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران**. ترجمه محمدسالار کسرای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز).
مقتدایی، مرتضی و علیرضا ازغندی (۱۳۹۵). «آسیب‌شناسی سیاستگذاری فرهنگی جمهوری اسلامی»، **فصلنامه تخصصی علوم سیاسی**، دوره ۱۲، شماره ۳۴: ۷-۲۶.
مک‌گویگان، جیم (۱۳۸۸). **بازاندیشی در سیاست فرهنگی**، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران: دانشگاه امام صادق.
مولر، پیر (۱۳۷۸). **سیاستگذاری عمومی**، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران: نشر میزان.
نواختی مقدم، امین و حامد انوریان اصل (۱۳۸۸). «مبانی ایدئولوژیک سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی»، **فصلنامه انقلاب اسلامی**، شماره ۱۱۵: ۱۹-۱۴۰.
وبلن، تورستاین (۱۳۹۲). **نظریه طبقه تن‌آسا**، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.
ویر، ماکس (۱۳۸۴). **اقتصاد و جامعه**، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترانی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
وحید، مجید (۱۳۸۴). «نگاهی به مشکل سیاستگذاری عمومی در ایران در قالب جامعه‌شناسی سازمان‌ها و با بهره‌گیری از مفهوم مرجعیت»، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، شماره ۶۹: ۳۰-۳۱۷.
وحید، مجید و محمد صفار (۱۳۹۵). «مبانی مطالعه تطبیقی سیاستگذاری فرهنگی با محوریت مرجعیت‌ها»، **فصلنامه علمی پژوهشی سیاستگذاری عمومی**، شماره ۲: ۲۷-۹.
وحید، مجید (به اهتمام) (۱۳۸۰). **سیاستگذاری و فرهنگ در ایران امروز**، تهران: مرکز بازشناسی ایران و اسلام (نشر باز).

وضعیت‌سنجی پوشش و آرایش ایرانیان (۱۳۹۲). منصور واعظی، تهران: موسسه انتشارات کتاب نشر. همایون، محمدهادی و محمدحسن فرج‌نژاد ابرقویی (۱۳۹۳). «مطالعه تطبیقی سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در سطوح کلان و میانی»، **فصلنامه دین و سیاست فرهنگی**، شماره ۳: ۳۲-۷.

Bacchi, Carol Lee. (1999). **Women, Policy, and Politics: The Construction of Policy Problems**. London.

Baumgartner, Frank R. and Bryan D. Jones (Eds). (2002). **Policy Dynamics**. Chicago: University of Chicago Press.

Cobb, R. Ross, J. K. & Ross, M. H. (1976). Agenda Building as a Comparative Colitical Process. **American Political Science Review**, 70 (1), 126-138.

Fischer, Frank, Gerald J. Miller, Mara S. Sidney. (2007). **Handbook of Public Policy Analysis: Theory, Politics, and Methods**. CRS Press.

- Gamson, W. A. (1992). **Talking Politics**. New York: Cambridge University Press.
- Goodin, R. E. Moran, M. & Rein, M. (2006). **The Oxford Handbook of Public Policy** (Vol. 6). Oxford Handbooks of Political.
- Hall, P. A. (1993). Policy Paradigms, Social Learning, and the State: The Case of Economic Policy making in Britain. **Comparative Politics**, Vol. 25, No. 3, 275-296.
- Jobert, Bruno and Pierre Muller. (1987). **L'État en action**. Paris: PUF.
- Jones, B. D. & Baumgartner, F. R. (2005). **The Politics of Attention: How Government Prioritizes Problems**. University of Chicago Press.
- Hall, S. (1981). **Cultural Studies: Two Paradigms**. In T. Bennett, G. Martin, C. Mercer and J. Woollocott (Eds). *Culture, Ideology and Social Process*. London: Batsford Academic and Educational.
- Kahan, D. M. & Braman, D. (2006). **Cultural Cognition and Public Policy**. *Yale Law & Policy Review*, 24 (1), 149-172.
- Katzenstein, P. J. (Eds). (1996). **The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics**. Columbia University Press.
- Kingdon, J. W. (1995). **Agendas, Alternatives, and Public Policies**. New York: Addison-Wesley.
- Kraus, M. W. Piff, P. K. & Keltner, D. (2011). Social Class as Culture: The Convergence of Resources and Rank in the Social Realm. **Current Directions in Psychological Science**, 20 (4), 246-250.
- Mulligan, K. Grant, T. & Bennett, D. (2013). The Dynamics of Public Opinion on Cultural Policy Issues, in the US, 1972-2010. **Political Behavior**, 35 (4), 807-829.
- Sabatier, P. A. & Jenkins-Smith, H. C. (1999). **The Advocacy Coalition Framework: An Assessment, in Theories of the Policy Process**, ed. PA Sabatier, New York.
- Sabatier, P. Schlager, E. Charron, D. & Muller, P. (2000). Les Approches Cognitives des Politiques Publiques: Perspectives Americaines. **Revue Française De Science Politique**, 50 (2), 209-234. Retrieved from <http://www.jstor.org/stable/43119727>.
- Sabatier, P. A. & Weible, C. M. (2007). The Advocacy Coalition Framework, **Theories of the Policy Process**, 2, 189-220.
- Surel, Y. (2009). **The Role of Cognitive and Normative Frames in Policy-Making**. In: Carson, M. Burns, T. R. Calvo, D. (2009). *Paradigms in Public Policy: Theory and Practice of Paradigm Shifts in the EU*. Peter Lang.
- Van Dijk, Teun A. (1998). **Ideology: A Multidisciplinary Approach**. London, Sage.